



دوره ۲، شماره ۴ و ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴
صفحات ۲۸۷ تا ۳۱۰

جایگاه سیاست جنایی مشارکتی واکنشی در مرحله تعقیب کیفری در حقوق ایران

علی شیعه علی*^۱، وحید زارع^۲، مجتبی زارع^۳

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی شیروان

۲. فارغ‌التحصیل دوره کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

۳. دانشجوی دوره دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم قضایی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۳/۱۰)

چکیده

سیاست جنایی مشارکتی که بیانگر نقش و جایگاه مردم و نهادهای اجتماعی و غیردولتی در فرایند کیفری است، به دو گونه کنشی (پیشگیرانه یا فعال) و واکنشی (پاسخگو یا منفعل) قابل تقسیم است. هدف اصلی سیاست جنایی مشارکتی کنشی یا اولیه، پیشگیری از ارتکاب جرم یا کاهش آن از طریق فرهنگ‌سازی در رفتارهای اجتماعی است که به آن پیشگیری اجتماعی نیز گفته می‌شود و بیانگر نقش مردم در کاهش ارتکاب جرم است. هدف سیاست جنایی مشارکتی واکنشی یا ثانویه، دخالت دادن مردم و نهادهای غیردولتی در فرایند کیفری، پس از وقوع جرم است. در این رویکرد، دیگر نهاد عدالت کیفری، تنها مرجع پاسخگویی و حل اختلاف نیست، بلکه از ظرفیت نهادهای مردمی و جامعه‌ی نیز در این زمینه استمداد می‌شود. با مشارکت مردم در فرایند کیفری، شاهد احترام به اراده مردم خواهیم بود که نتیجه آن افزایش اعتماد عمومی به دستگاه عدالت کیفری و کاهش ارتکاب جرم است. در این نوشتار، هدف اصلی بررسی نقش مردم و نهادهای اجتماعی در مرحله تعقیب کیفری است که در سه گفتار شروع به تعقیب کیفری، حل و فصل اختلاف و اجرای قراردادهای کیفری (با محوریت قانون آیین دادرسی کیفری جدید مصوب ۹۲/۱۲/۴) مورد بحث قرار می‌گیرد.

کلیدواژگان

جایگزین‌های تعقیب کیفری، مشارکت مردم، میانجی‌گری کیفری، پیشگیری اجتماعی، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲.

* Isba@iau-Shirvan.ac.ir

مقدمه

فرایند دادرسی کیفری دارای پنج مرحله کشف جرم، تعقیب، تحقیق، رسیدگی و اجرای حکم است که متولیان آن‌ها به ترتیب ضابطین دادگستری، دادستان، بازپرس، قاضی صدور حکم و اجرای احکام می‌باشند. تعقیب و پیگرد متهمین و ناقضین هنجارهای اجتماعی به عنوان دومین مرحله از فرایند کیفری به عهده دادستان می‌باشد که به نمایندگی از طرف جامعه، تکلیف تعقیب متهمین را دارد. دادستان به عنوان متولی استقرار نظم در جامعه، بعد از شناسایی متهمین توسط ضابطین دادگستری یا شکایت شاکی خصوصی، پیگیری و رسیدگی به پرونده را بر عهده می‌گیرد و حق صرف نظر کردن و سازش با متهم را ندارد و بایستی بعد از تکمیل تحقیقات، پرونده را برای صدور حکم به دادگاه ارسال نماید. این نهاد دارای نقشی حیاتی است، چون در ضمن تعقیب متهمین و دفاع از حقوق جامعه، نباید حقوق و آزادی‌های فردی را نادیده بگیرد و به اصطلاح نباید آزادی‌های فردی را قربانی منافع جمعی نماید (گاستون استفانی و...، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۵). تعقیب کیفری از یک سو با حقوق و آزادی‌های افراد و از سوی دیگر با نظم و امنیت عمومی مرتبط است. اقدام به آن، حقوق و آزادی‌ها را به مخاطره می‌اندازد و ترک آن، نظم و امنیت عمومی را مختل می‌سازد. همین جدال میان دو ارزش اجتماعی در تجلی و ظهور تعقیب کیفری است که می‌تواند آن‌را با دشواری مواجه ساخته و ایرادات اساسی را بر آن وارد کند (میری، ۱۳۹۰، ص ۲۱). اگر دولت‌ها به نام دادرسی کیفری با اعمال قدرت و استبداد، مخالفان خود را درهم کوبند، دیگر نه از کرامت انسانی نشانی خواهد ماند و نه از اقدامات سیاسی دمکراتیک (امیدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷). مرحله تعقیب کیفری به عنوان گرانیگاه تقابل منافع جامعه و منافع فرد دارای حساسیت ویژه‌ای است که اتخاذ رویکرد سخت‌گیرانه و جامعه‌محور یا متهم‌محور و انعطاف‌پذیر به ضایع شدن حقوق فرد یا جامعه منتهی می‌شود.

بسیاری از حقوقدانان برجسته معتقدند که نظام عدالت کیفری سنتی از جهات دیگر نیز در معرض انتقاد است؛ از قبیل فساد و عدم سلامت ارکان مختلف این نظام، عدم دسترسی کافی و برابر همه به آن، دخالت مراجع سیاسی در اجرا یا عدم اجرای عدالت کیفری، ناکارایی آن نظام، عدم حمایت شایسته از بزه‌دیدگان و گروه‌های آسیب‌پذیر در مقابل بزه، و به طور کلی ظرفیت محدود این نظام برای پاسخگویی به نیازها و ضرورت‌های ناشی از وقوع بزه و اجرای عدالت در امور کیفری. بر این اساس، عدالت کیفری سنتی که درک و فهم، شناخت و تأیید و اجرای بی‌رقیب و مطلق آن توسط دولت صورت می‌پذیرد با چالش‌های عمده‌ای روبه‌روست که ضرورت تلاش برای گذار از بحران مشروعیت تا بحران عدم کارایی این نظام را اجتناب‌ناپذیر نموده است. زیرا با وجود همه تحولات نظری و عملی در اجرای عدالت کیفری سنتی که موجب ظهور و اجرای الگوهای سرکوبگر، سزادهنده و بازپرورانه شده است، نه تنها مشکلات و معضلات ناظر به اجرای عدالت در

امور کیفری پابرجاست، بلکه پرسشهای جدید و عمیقی را در این خصوص مطرح می‌کند که آیا می‌توان نقش و جایگاه فعلی دولت در اجرای عدالت کیفری را با نقش و جایگاه سایر سهامداران عدالت در امور کیفری معاوضه کرد؟

این رویکرد با درک جدیدی از عدالت در امور کیفری، در جستجوی آن است که ضمن ارائه تبیینی دیگر از نقش و جایگاه سهامداران عدالت کیفری، به احیای حقوق از دست رفته بزه‌دیده و ایجاد ساختاری مشارکت‌پذیر و دارای ظرفیت گفتگو برای شناخت عدالت و اجرای آن اقدام نماید (غلامی، ۱۳۹۳، صص ۱-۳).

در واقع پس از اینکه بزه‌دیده، جامعه و بزهکار، در خلال این فرایند به تراضی رسیدند، بزهکار فرصت و مجال مناسبی می‌یابد که شیوه‌های رفتار صحیح اجتماعی و سازگاری با اجتماع را بیاموزد. این اصل در واقع به دنبال باز اجتماعی کردن بزهکار است، که همراه با ایجاد احساس پشیمانی و شرمندگی تحقق می‌یابد و بزهکار را به‌طور فعال و مولد وارد صحنه اجتماعی می‌کند. این رویکرد واکنش علیه بزهکار را در مراحل ابتدایی رسیدگی‌های کیفری ترجیح داده است. این اصل به دنبال این است که واکنش علیه بزهکاری، واکنشی انسانی و به دور از دیدگاه‌های خشونت‌گرا باشد و با طرفین جرم، مواجهه احترام‌انگیزی شود. در واقع کلید تحقق این رویکرد سیاست جنایی مشارکتی است تا اعضای اجتماع در برخورد با پدیده مجرمانه، در خلال برنامه‌هایی چون گفت‌وگوهای گروه‌های خانوادگی، میانجی‌گری کیفری بین بزه‌دیده و بزهکار، مصالحه، محافل تعیین حکم و مجازات، سهمی مهم در تعیین سرنوشت خود داشته باشند. در خلال این برنامه، علاوه بر مقامات رسمی عدالت کیفری، بزهکاران و بزه‌دیدگان، خانواده‌ها و وابستگان آنها، شهود و مطلعین و دوستان، همسایگان، نهادها و نمایندگان جامعه مدنی به صحنه تصمیم‌گیری و مشارکت فراخوانده می‌شوند (عباسی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۴-۱۰۳).

در دوره معاصر رشد روزافزون پدیده مجرمانه، همراه با ظهور اشکال و حجم‌های نوین و متنوع بزه و بزهکاری، بحران ناتوانی و ناکارآمدی و عدم موفقیت نظام عدالت کیفری در به‌کارگیری صرف ضمانت اجرای کیفری در زمینه پیشگیری از وقوع جرم و مقابله با بزهکاری و اصلاح بزهکاران، لزوم افزایش و تقویت عملکرد برنامه‌های سیاست جنایی و سایر عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جرم‌شناختی باعث جلب توجه به واقعیت مشارکت جامعه مدنی در برنامه‌های سیاست جنایی شده است و گرایش جدیدی از سیاست جنایی بر پایه مشارکت هر چه وسیع‌تر و فعال‌تر ارکان جامعه مدنی اعم از بزهکار، بزه‌دیده و به ویژه مردم در مراحل مختلف تدوین و اجرای سیاست جنایی، خصوصاً در مرحله اجرای آن یعنی، مرحله‌ی پیشگیری از وقوع جرم و مرحله‌ی واکنش به پدیده مجرمانه در دیدگاه‌ها و آموزه‌های کیفری را مطرح نموده است که از آن به عنوان «سیاست جنایی مشارکتی» نام برده می‌شود (رستمی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹).

این پژوهش در پی آن است تا با بررسی کاستی‌ها و لزوم تعریف و برداشت جدید از سیاست جنایی مشارکتی به پاسخ برخی پرسش‌ها در این زمینه بپردازد:

مفهوم سیاست جنایی مشارکتی و دامنه آن چیست؟ در کدام دسته از جرایم امکان مشارکت نهادهای غیردولتی با مقام دادستانی در تعقیب مجرمین وجود دارد؟ نحوه این مشارکت به چه ترتیب خواهد بود؟ فواید و آثار این گونه مشارکت چیست؟ نقش سیاست جنایی مشارکتی در قراردادهای کیفری کدام است؟

۱. تحلیل مفهوم و جایگاه سیاست جنایی مشارکتی

هربرت پاکر معتقد است در زمینه فرایند کیفری دو مدل بر حسب نظام سیاسی یا دولت و مجلس حاکم در یک کشور با یکدیگر رقابت و گاه در مواردی همزیستی می‌کنند: مدل کنترل جرم یا مدل کیفری و مدل کرامت‌مدار یا مدل دادرسی عادلانه. هدف اولیه در مدل کنترل جرم عدالت کیفری، حمایت از حقوق شهروندان قانون‌گرا با سرکوب رفتار مجرمانه با هدف اولویت دادن به ارتقای کمی و کیفی امنیت اشخاص و اموال آنان و تأمین امنیت در گرو تشدید سخت‌گیری و سرکوب کیفری است. در مقابل، مدل عدالت یا کرامت‌محور، قضات کیفری را داوران بی‌طرفی می‌داند که به اختلاف‌های مردم با هم از یک سو و مردم با دولت از سوی دیگر رسیدگی می‌کنند. این مدل به حمایت از حقوق متهمان و به طور خاص اولویت دادن به تضمین حقوق طرف‌های جرم یعنی برابری سلاح‌ها تأکید می‌کند که محصول آن امنیت پایدار و مشروع در پرتو پیشگیری عادلانه و بازپروری عادلانه بزهکاران است، در حالی که امنیت حاصل از مدل کنترل جرم منوط به استمرار سخت‌گیری کیفری و اعمال بی‌وقفه سیاست تعقیب متهمان و در نهایت تغذیه و تقویت مداوم زرادخانه کیفری برای کاهش تهدیدهای جنایی است. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۸-۱۷؛ قهانچی و دانش ناری، ۱۳۹۱، ص ۱۶۹).

اصطلاح سیاست جنایی برای اولین بار در سال ۱۸۰۳ توسط فوئرباخ در معنای مضیق آن یعنی سیاست کیفری به کار رفت که بر تدابیر کیفری و سرکوبگر برای پیشگیری از جرم تأکید داشت. سیاست جنایی، رشته مطالعاتی است که بر حسب داده‌ها و یافته‌های فلسفی و علمی، از جمله یافته‌های جرم‌شناسی و با توجه به اوضاع تاریخی، سعی در تدوین و ایجاد آموزه‌های سرکوبگر و پیشگیرانه دارد که در عمل نسبت به بزهکاری قابل اعمال باشد. سیاست جنایی در یک تعریف خلاصه و مفید به: «مجموعه شیوه‌هایی که هیأت اجتماع با توسل به آن‌ها پاسخ‌های به پدیده مجرمانه را سازمان می‌بخشد» تعریف شده است (دلماس مارتی، ۱۳۸۱، ص ۵۹).

سیاست جنایی در معنای موسع و کلی آن، شامل مطالعه اقدام‌ها و تدابیر متنوعی است که دولت و جامعه مدنی اختصاصاً برای سرکوبی پدیده مجرمانه، پیشگیری از آن، حمایت از بزه‌دیدگان مستقیم و غیر مستقیم بزهکاری؛ در نظر گرفته و در قالب آیین‌ها و روش‌های مختلف، به عنوان

پاسخ به وضعیت‌های پیش‌جنایی یا ماقبل بزهکاری، جرایم ارتكابی و نیز ترمیم آثار زیان‌بار جرم از جمله پیشگیری از تکرار جرم اعمال می‌کنند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰، ص ۴۰). در این معنای موسع، تنها به اقدامات کیفری بسنده نمی‌شود و تدابیر اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... نیز برای کنترل بزهکاری در نظر گرفته می‌شود. لذا تفکر سیاست جنایی، تدابیری است که در مقابله با جرم و انحراف توسط دولت و جامعه اتخاذ می‌شود (عظیم زاده اردبیلی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹).

سیاست جنایی به انواع تقنینی، قضایی، اجرایی و مشارکتی تقسیم شده که در زیر تعریفی کوتاه از هر کدام ارائه و سپس سیاست جنایی مشارکتی واکنشی که موضوع این نوشتار است را توضیح می‌دهیم. سیاست جنایی تقنینی عبارت است از چاره‌اندیشی قانون‌گذار در مورد جرم. با توجه به وابستگی سیاست جنایی به نظام سیاسی هر کشور، حالت‌های مختلفی به خود می‌گیرد. سیاست جنایی تقنینی، سلیقه قانون‌گذاران مختلف و انتخاب‌های آنان در انواع جرایم و مجازات‌ها و به طور کلی نحوه مقابله با پدیده مجرمانه و دادرسی جرایم است. سیاست جنایی قضایی، شامل سیاست جنایی می‌شود که در تصمیم‌ها و رویه‌های دادگاه‌های دادگستری منعکس است. گفتمان تقنینی سیاست جنایی به طور کامل مورد تأیید قوه قضاییه نیست و به صورت‌های مختلفی درک و پذیرفته می‌شود که سیاست جنایی قضایی را شکل می‌دهد (لازرژی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۲ و ۱۳۴). سیاست جنایی اجرایی، سیاستی است که از سوی قوه مجریه به عنوان رکن اجرایی کشور برای تطبیق و اجرای سیاست‌های جنایی اتخاذ شده از سوی قوه مقننه در پیش گرفته می‌شود. لذا سیاست قوه مجریه در زمینه کنترل جرم که ناظر بر چگونگی اجرای قوانین موجود است، سیاست جنایی اجرایی را تشکیل می‌دهد.

دیرزمانی نیست که گرایش جدیدی از سیاست جنایی بر پایه مشارکت هر چه وسیع‌تر و فعال ارکان جامعه مدنی به ویژه مردم در اجرای سیاست جنایی شکل گرفته است که عبارت از «سیاست جنایی مشارکتی» می‌باشد. این راهبرد سیاست جنایی، بیانگر مشارکت مردم و نهادهای غیررسمی و غیردولتی چه در امر پیشگیری از جرم و چه در واکنش نسبت به جرایم و انحرافات اجتماعی است و هدف مهم آن، تضمین حق امنیت جامعه با ترکیب هوشمندان پیشگیری و پاسخ‌دهی و بازپذیری اجتماعی بزهکاران است. در واقع تأمین امنیت به عنوان نتیجه مبارزه با پدیده مجرمانه، خود هدف عمده‌ای است که با مشارکت مردم تحقق می‌یابد (جمشیدی، ۱۳۹۰، ص ۲۴). در سیاست جنایی مشارکتی، ما با گذر از پاسخ‌های سرکوبگر صرف به پاسخ‌های توسعه‌محور، توجه همزمان به «پیشگیری» در کنار مجازات، «پاسخ‌های جامعوی» در کنار مجازات‌های رسمی و پاسخ‌های غیرکیفری و سرانجام ایجاد و ترویج سازوکارهای غیرکیفری بدون توسل به فرایندهای قضایی است (همان: ص ۲۷۶). دولتی بودن سیاست جنایی ملازمه با کیفری و شدید بودن پاسخ‌های نظام عدالت کیفری و اجتماعی بودن سیاست جنایی ملازمه با غیرکیفری و نرم بودن این پاسخ‌ها دارد. در

رویکرد مشارکتی، جامعه مدنی از طریق نقش‌های مختلفی که در سیاست جنایی بر عهده دارد، در پاسخ به نقض هنجارها مداخله می‌نماید (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۱۰-۱۰۹).

شرکت دادن جامعه مدنی به خصوص مردم در این پروسه، صرف‌نظر از نشان دادن کارایی مردم در این عرصه، خود به این معناست که پیشگیری و حتی تأمین امنیت به این گروه از جامعه نیز برمی‌گردد. به عبارت دیگر برای تحقق یک سیاست جنایی واحد در سطح کلان، نه تنها مشارکت طیف گسترده‌ای از کنش‌گران این عرصه را نیاز دارد، بلکه نوعی هماهنگی و انسجام در بین تمامی ارکان فوق‌الذکر را می‌طلبد. بنابراین سیاست جنایی مشارکتی یعنی یک سیاست جنایی همراه با مشارکت جامعه مدنی که در چارچوب آن اهرم‌ها و نهادهای دیگر در کنار پلیس و دستگاه قضائی پاسخ به پدیده مجرمانه را سامان می‌بخشد. این همکاری و مشارکت ضامن اعتبار بخشیدن طرح تنظیم شده قوای مقننه و مجریه در زمینه سیاست جنایی، یا همان شرکت دادن مردم در مقابله با پدیده مجرمانه است.

مشارکت مردم در امور عمومی از آنجایی ضرورت دارد که باعث آشنایی مردم با امکانات و محدودیت‌های موجود در نظام پیرامون آن‌ها می‌شود. مشارکت تجربه شهروندی را فعال و مترقی ساخته و شهروندان را نسبت به نظم علاقه‌مند می‌کند و باعث افزایش آگاهی ایشان درباره وظایف دولت، مردم، محدوده‌ها و محدودیت‌های حقوق دیگران می‌شود (قبادی، ۱۳۸۱، ص ۳۸). مشارکت مردم به گونه‌های مختلف در اداره امور از اهمیتی والا برخوردار است. امروزه برای برنامه‌ریزان تکیه بر الگوهای توسعه درون‌زا و خودیار، امری ضروری است، زیرا اگر الگوی مدیریت مشارکتی اجرا شود، افراد جامعه خلاقیت و تلاش خود را به کار می‌گیرند تا هر کدام نظر اصلاحی برای ایجاد امنیت اجتماعی بدهند. در واقع می‌توان گفت که یک نوع ارتباط دوسویه - تعاملی - به وجود می‌آید که در آن دیگر، فرایند مدیریت و تصمیم به صورت از «بالا به پایین» نیست، بلکه از «پایین به بالا» نیز خواهد بود (جمشیدی، پیشین: ص ۹۵) و برای کنترل جرم از ظرفیت‌های جامعه در اصلاح مجرمان غیرخطرناک و اصلاح‌پذیر بر استفاده حداقلی از کیفر تأکید می‌شود. یکی از اهداف اصلی کیفی‌های اجتماع محور همچنان که از نام آن پیداست اجرای کیفر در بستر جامعه می‌باشد. این امر بر دو عنصر اعتماد و مشارکت اجتماعی مبتنی می‌باشد (زینالی، ۱۳۸۷: ص ۳۵).

هدف مهم سیاست جنایی مشارکتی، تضمین حق امنیت جامعه با ترکیب هوشمندانه پیشگیری و پاسخ‌دهی - مجازات - و بازپذیری اجتماعی بزهکاران است. در واقع تأمین امنیت به عنوان نتیجه مبارزه با پدیده مجرمانه، خود هدف عمده‌ای است که با مشارکت مردم تحقق می‌یابد و از آنجا که پیشگیری و امنیت دو مقوله تفکیک ناپذیرند، از این رو سیاست جنایی مشارکتی بر آن است که این دو گام را با توسل به خود مردم تأمین نماید (لازرژ، پیشین، ص ۱۲۹).

سیاست جنایی مشارکتی خود به دو نوع کنشی یا پیشگیرانه و واکنشی و پاسخگو تقسیم می‌شود. در نوع اول آن، قبل از اینکه جرمی اتفاق بیفتد دخالت مردم و نهادهای جامعه‌ی قابل مشاهده است و از ظرفیت‌های آن برای جلوگیری از ارتکاب جرم استفاده می‌شود. در جرم-شناسی به آن پیشگیری اجتماعی گفته می‌شود که بهترین و پایدارترین نوع پیشگیری از جرم می‌باشد. در نوع دوم آن که موضوع بحث حاضر می‌باشد، بعد از ارتکاب جرم در حد ممکن، از قابلیت‌ها و توانایی‌های جامعه مدنی برای حل اختلافات استمداد می‌شود و اختلافی که برخاسته از بطن جامعه است، برای رسیدگی نیز به همانجا ارجاع داده می‌شود.

۲. نقش سیاست جنایی مشارکتی با محوریت مردم در مشارکت در تعقیب کیفری

در ادامه به صورت جداگانه نقش مردم که نمودی از سیاست جنایی مشارکتی واکنشی و بعد از ارتکاب جرم است، در مرحله تعقیب کیفری (با محوریت قانون آیین دادرسی کیفری جدید مصوب کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس در تاریخ ۹۲/۱۲/۴ که در تاریخ ۹۲/۱۲/۲۱ به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده است) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۲. مرحله شروع فرایند تعقیب کیفری

مطابق حقوق کیفری ایران جرایم از یک منظر به سه دسته قابل تقسیم می‌باشند. دسته اول جرایم غیر قابل گذشت مطلق بوده که گذشت یا عدم گذشت شاکی خصوصی در آن بی‌تأثیر است و تقاضای رسیدگی توسط شخص خاصی نیز برای پیگیری جرم لازم نیست و مقام قضایی به محض اطلاع مکلف به رسیدگی می‌باشد. در این دسته از جرایم گذشته‌گرایی و سزادهی حاکم می‌باشد چون از قابلیت سرزنش بیشتری نسبت به بقیه جرایم در جامعه برخوردار می‌باشند و نمی‌توان از کنار آن با تسامح گذشت، همانند حدود که به جز موارد استثنایی جنبه حق الهی آن غالب می‌باشد. دسته دوم جرایم قابل گذشت مطلق بوده که تعقیب یا ادامه رسیدگی منوط به اراده بزه‌دیده می‌باشد، همانند صدور چک بلامحل، توهین عادی که بعد از گذشت شاکی خصوصی رسیدگی موقوف می‌شود (م ۶ ق. آ. د. ک). این نوع نگاه به بزه‌دیده در فرایند کیفری متأثر از یافته‌های عدالت ترمیمی و بزه‌دیده‌شناسی حمایتی می‌باشد که بزه‌دیده را شایسته کرامت و احترام دانسته و سعی می‌کند که با حمایت‌های معنوی، مادی، کیفری و ... از بزه‌دیدگی مجدد وی جلوگیری نماید. دسته سوم از جرایم، حالتی بینابین دو مورد فوق‌الذکر را دارند و شروع رسیدگی کیفری منوط به اراده شاکی خصوصی است ولی در

ادامه و توقف رسیدگی وی نقشی ندارد و مقام قضایی حسب مورد ممکن است رسیدگی را ادامه دهد یا متوقف نماید مانند سرقت تعزیری.

براساس قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ موارد جهات قانونی شروع به تعقیب کیفری به شرح زیر است: الف- شکایت شاکی یا مدعی خصوصی ب- اعلام و اخبار ضابطان دادگستری، مقامات رسمی یا اشخاص موثق و مطمئن ب- وقوع جرم مشهود در برابر دادستان یا بازپرس ت- اظهار و اقرار متهم ث- اطلاع دادستان از وقوع جرم به طرق قانونی دیگر (ماده ۶۴). در ادامه ماده ۶۵ بیان می‌دارد: «هرگاه کسی اعلام کند که خود ناظر وقوع جرمی بوده و جرم مذکور از جرایم غیرقابل گذشت باشد، این اظهارات برای شروع به تعقیب کافی است، هر چند قرائن و امارات دیگری برای تعقیب موجود نباشد؛ اما اگر اعلام کننده شاهد قضیه نبوده، به صرف اعلام نمی‌توان شروع به تعقیب کرد، مگر آنکه دلیلی بر صحت ادعا وجود داشته باشد».

۲.۲. تحلیل و بررسی ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ درباره سیاست جنایی مشارکتی مواردی را بیان داشته است که تا به حال در نظام قضایی ایران توجهی شایسته به آن نشده است و در واقع شاید برای نخستین بار در مرحله اعلام جرم و بعد شروع به تعقیب جرم جایگاه ویژه‌ای برای نهادهای اجتماعی حتی غیردولتی تعریف و تعیین نموده است. لذا از این رو در بحث از سیاست جنایی مشارکتی بحث و تجزیه و تحلیل ماده فوق‌الذکر اهمیت بسیاری دارد.

البته نباید فراموش کرد که با این وجود، اما هم‌چنان وظیفه تعقیب کیفری تماماً بر عهده دادسرا و به طور خاص دادستان است و سازمان‌های مذکور در واقع نوعی نقش شاکی و یا اعلام‌کننده جرم را ایفا می‌کنند.

باید خاطر نشان نمود که این ماده در سال ۱۳۹۴ با اصلاحاتی روبه‌رو گردید. ماده مذکور پس از اصلاحات سال ۱۳۹۴ مقرر داشته است: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آن‌ها در زمینه حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرایم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت نمایند».

یکی از نوآوری‌های قانون جدید آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) و البته پس از اصلاحات (۱۳۹۴)، تدوین همین ماده می‌باشد که دخالت سازمان‌های مردم‌نهاد را در فرایند کیفری صراحتاً به رسمیت شناخته است و اراده آن‌ها را در تصمیم‌گیری در زمینه‌ای که اساسنامه آن‌ها به تصویب رسیده است، دخیل می‌داند. حمایت قانون‌گذار در این ماده شامل

دو موضوع مهم می‌باشد: دسته اول جنبه بزه‌دیده‌شناسی دارد و افراد آسیب‌پذیر و ناتوان را شامل می‌شود که مورد بزه‌دیدگی واقع می‌شوند. دلیل اصلی توجه به این موضوع، جلوگیری از تکرار بزه‌دیدگی این افراد از طریق حمایت‌های نظام عدالت کیفری از جمله حمایت کیفری می‌باشد که خوشبختانه در این ماده مورد توجه قرار گرفته است. موضوع دیگری که در این ماده مورد توجه واقع شده است، مربوط به جرایمی است که موضوع آن‌ها نقشی حیاتی در زندگی انسان دارد و بدون آن‌ها، زندگی انسان مخاطره‌آمیز می‌باشد. با توجه به اهمیتی که این موارد از جمله محیط زیست، بهداشت و... در زندگی روزمره دارند، نقش و جایگاه آن‌ها در حقوق کیفری بسیار ضعیف بوده است. معمولاً در قوانین فعلی جزایی، تمرکز نظام قضایی بیشتر بر جرایم خیابانی و مختص طبقه ضعیف جامعه است و در جرایمی که آسیب‌های اساسی و فرهنگی و جبران‌ناپذیر به بدنه نظام وارد می‌کنند، چندان توجه نمی‌شود. شاید یکی از دلایل اصلی آن، مربوط به مرتکبین این جرایم، از جمله از طبقه فرادست جامعه و دارای نفوذ بودن باشد که توجه مقنن را در این زمینه جلب نمی‌نماید.

به هر حال آنچه در این ماده شایسته توجه است و موضوع بحث در این نوشتار می‌باشد، این است که قانون‌گذار در زمینه موضوعات بسیار مهم و حیاتی در جامعه، گامی اساسی برداشته و خلأ قانونی که در حال حاضر وجود دارد را پر کرده است.

۳.۲. نقش جامعه مدنی در کشف و اعلام جرم

بر اساس ماده ۶۶، نقش متمایز و متفاوتی برای مشارکت سازمانهای غیردولتی تهیه و تدارک دیده شده است. از یک سو نمی‌توان این سازمانها را اعلام‌کننده صرف به شمار آورد زیرا اعلام‌کننده جرم با اعلام مراتب جرم به مقامات ذیصلاح، تکلیفش پایان می‌پذیرد و در فرآیند دادرسی کیفری دارای حق اعتراض یا سایر حقوق پیش‌بینی شده برای شاکی نیست. حال آنکه بر اساس ماده بالا، افزون بر اعلام جرم، حقوقی برای سازمانهای غیردولتی پیش‌بینی شده است که در واقع این حقوق متعلق به شاکی است. حقوق نامبرده، دو مورد است که تا اندازه‌ای در بردارنده حقوق شاکی است (غلامحسن کوشکی، ۱۳۹۲، ص ۷۴).

در تبصره ۲ ماده فوق‌الذکر نیز چنین آمده است: «ضابطان دادگستری و مقامات قضائی مکلفند بزه‌دیدگان جرایم موضوع این ماده را از کمک سازمان‌های مردم‌نهاد مربوطه، آگاه کنند.»

از این تبصره نیز چنین برمی‌آید که نقش این نهادهای اجتماعی و غیردولتی و البته غیرقضائی در زمینه اعلام جرم و حتی تعقیب جرم تا بدان حد اساسی و تعیین‌کننده در نظر گرفته شده است که حتی اگر جرمی از جرایم موضوع این ماده که همگی جزو جرایم با آثار

اجتماعی (به ویژه نسبت به بخش آسیب پذیر جامعه) و هم‌چنین موارد خاص (امور بهداشتی و سلامت و...) به شمار می‌روند، بدون اطلاع نهادها و سازمان‌های مذکور در ماده فوق صورت بگیرند و توسط حتی نهادهای قضائی (از جمله ضابطان دادگستری) کشف گردند، باز باید بدین نهادها در این زمینه اطلاع‌رسانی صورت گیرد و این نهادها را نیز در تعقیب و تحقیق کیفری عاملان ارتکاب این جرایم سهیم و شریک کرد. البته نباید فراموش کرد که با وجود این ماده، اما هم‌چنان وظیفه تعقیب کیفری تماماً بر عهده دادسرا و به طور خاص دادستان است و سازمان‌های مذکور در واقع نوعی نقش شاکی و یا اعلام‌کننده جرم را ایفا می‌کنند.

در واقع به نظر می‌رسد که سازمان‌های مزبور از حیث شکایت در زمره شکات خصوصی و از حیث مطالبه ضرر و زیان به عنوان مدعی خصوصی، ولو با وجود هویت آنها به عنوان یک شخصیت حقوقی غیردولتی محسوب می‌گردند. در ادامه این ماده در تبصره ۳ مقرر شده است که: «اسامی سازمان‌های مردم‌نهاد که می‌توانند در اجرای این ماده اقدام کنند، در سه ماهه ابتدای هر سال توسط وزیر دادگستری با همکاری وزارت کشور تهیه و به تصویب رئیس قوه قضائیه می‌رسد».

اسامی این‌گونه سازمان‌های مردم‌نهاد که می‌توانند در اجرای این ماده اقدام کنند، مطابق تبصره فوق‌الذکر در ۳ ماه ابتدای هر سال از سوی وزیر دادگستری، با همکاری وزیر کشور تهیه می‌شود و به تصویب رئیس قوه قضائیه می‌رسد. این سازمان‌ها می‌توانند شامل سازمان‌هایی باشند که اساسنامه آنها درباره حمایت از اشخاص و موارد زیر است:

۱. اطفال و نوجوانان ۲. زنان ۳. اشخاص بیمار و ناتوان جسمی و ذهنی ۴. محیط زیست ۵. منابع طبیعی ۶. میراث فرهنگی ۷. بهداشت عمومی ۸. حقوق شهروندی

در حقیقت هر یک از سازمان‌های مردم‌نهاد فوق‌الذکر می‌توانند در زمینه فعالیت مربوط به خود (که در اساسنامه آنها مشخص شده) به هر طریق که متوجه وقوع جرمی شوند، جرم ارتکابی را اعلام کرده و به علاوه، همانند مشتکی‌عنه در دادرسی نیز شرکت کنند. از آنجا که برخی افراد به دلیل ناتوانی‌هایی که دارند، همواره در هر اجتماعی مورد حمایت خاص قانونگذار هستند، تبصره یک ماده ۶۶ مقرر کرده است که در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی برای اقدام مطابق این ماده ضروری است.

طبیعی است که این رضایت در مواردی که بزه‌دیده محجور (طفل، مجنون، سفیه) باشد، از ولی یا سرپرست قانونی او باید اخذ شود. اما گاهی جرم را خود سرپرست قانونی مرتکب می‌شود که در این صورت، گرفتن اجازه از مرتکب جرم، کاری بیهوده خواهد بود. به همین دلیل، در تبصره یک ماده ۶۶ پیش‌بینی شده که در این حالت، سازمان‌های فوق‌الذکر باید رضایت را از قیم اتفافی اخذ

کنند و چون معمولاً سرپرستی محجوران زیر نظر دادستانی انجام می‌شود، دادستان نیز رضایت قیّم اتفاقی را باید تایید کرده باشد تا امکان اقدام برای سازمان موردنظر فراهم شود. تبصره یک ماده ۶۶ پس از تغییر جزئی در سال ۱۳۹۴ اشعار می‌دارد: «در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام مطابق این ماده ضروری است. چنانچه بزه‌دیده طفل، مجنون و یا در جرایم مالی سفیه باشد، رضایت ولی، قیّم یا سرپرست قانونی او اخذ می‌شود. اگر ولی، قیّم یا سرپرست قانونی، خود مرتکب جرم شده باشد، سازمان‌های مذکور با اخذ رضایت قیّم اتفاقی یا تایید دادستان، اقدامات لازم را انجام می‌دهند.»

هم‌چنین نکته جالب توجه دیگر در این مورد آن است که: با وجود اینکه در این ماده گفته شده است در زمینه‌های مذکور در ماده، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت کنند اما کلمه شرکت به معنای حضور فیزیکی نیست و البته قطعاً می‌توانند دخالت‌هایی را هم داشته باشند. لازمه شرکت کردن این است که دارای حق و حقوقی باشند ولی عملاً نتوانند اعتراض کنند و حضور آنها بتواند به نحوی مؤثر باشد.

به هر ترتیب از این جهت در دعاوی بسیاری که بزه‌دیده فردی محجور و یا دارای ضعف و مشکلی جسمانی یا روحی و روانی است و یا به طور کلی امکان طرح شکایت و سپس پیگیری آن را ندارد، به موجب این ماده برخی نهادهای حمایتی مرتبط با ایشان می‌توانند به نمایندگی از ایشان اقدام به اعلام جرم نمایند. البته همان طور که بیان شد اگر خود این سازمان‌ها عنوان شاکی را پیدا کنند، در واقع اعلام جرم ایشان تبدیل به شکایت می‌شود.

البته به موجب تبصره ۴ جدید اضافه شده به این ماده به موجب قانون اصلاح قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴: «اجرای این ماده با رعایت اصل (۱۶۵) قانون اساسی است و در جرایم منافی عفت سازمان‌های مردم‌نهاد موضوع این ماده می‌توانند با رعایت ماده (۱۰۲) این قانون و تبصره‌های آن تنها اعلام جرم نموده و دلایل خود را به مراجع قضایی ارائه دهند و حق شرکت در جلسات را ندارند.»

که در واقع تبصره بالا به‌نوعی استثناء برای ماده ۶۶ محسوب می‌گردد. علاوه بر این در نظام حقوقی ایران، یکی از مقررات قانونی که به جایگاه سازمانهای غیردولتی در پیشگاه مراجع قضایی پرداخته است آیین‌نامه اجرایی تأسیس و فعالیت سازمانهای غیردولتی مصوب ۱۳۸۴ هیئت وزیران است. بنا بر ماده ۱۶ آیین‌نامه مورد اشاره «سازمان حق دارد در موضوع فعالیتهای خود و برای حمایت از منافع عمومی، علیه اشخاص حقیقی و حقوقی در مراجع قضایی اقامه دعوا نماید.»

بر اساس این ماده، سازمانهای غیردولتی مجاز خواهند بود که بر اساس موضوع فعالیت خود در مراجع قضایی نسبت به اقامه دعوا مبادرت کنند. برای نمونه، مطابق این ماده، چنانچه سازمان

غیردولتی‌ای در زمینه محیط زیست فعالیت کند، می‌تواند به مناسبت جرایمی که در حوزه محیط زیست رخ می‌دهد و در راستای منافع عمومی نسبت به اقامه دعوا در مراجع قضایی اقدام کند. با این وصف، قالب و شیوه پیش‌بینی شده چنین حقی محل تأمل است، چرا که اعتبار آیین‌نامه در نظام حقوقی به اندازه قوانین عادی نیست و قضات الزامی به پذیرش و اجرای آیین‌نامه‌ها را ندارند زیرا بر اساس اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، «قضات دادگاهها مکلفاند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.»

بنابراین، این ماده تضمین مناسبی برای مشارکت سازمانهای غیردولتی در فرآیند کیفری نیست (غلامحسن کوشکی، ۱۳۹۲، ص ۷۴).

۴.۲. فیصله دادن به اختلافات کیفری

عدم موفقیت نظام کیفری در پیشگیری از بزهکاری و لزوم خروج از بحران ناشی از عدم حصول تعادل حقوقی در روابط اجتماعی، اندیشمندان حقوق را به فکر اتخاذ سیاست‌های «عدم مداخله حقوق کیفری» یا «الغاگرایی کیفری» و یا در شکل تعدیل شده آن، «محدودسازی مداخله آن در فرایند کیفری» انداخته است (غفاری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴). رویکرد اولی که نگاه بدبینانه به حقوق کیفری دارد به طور کلی خواهان برجیده شدن نظام کیفری و جانمایی آن با روش‌های سنتی و اجتماعی است و باید طبق این آموزه از ورود فرد به فرایند کیفری رسمی و دولتی جلوگیری نمود. این نوع نگاه افراطی و بدبینانه قابلیت اجرایی در جامعه را ندارد؛ چون تعقیب کیفری بزهکاران از اعمال حاکمیتی دولت‌ها محسوب می‌شود و واگذاری آن به نهادهای جامعه‌ی یا صرف‌نظر کردن از تعقیب باعث به هم خوردن نظم عمومی در جامعه می‌شود.

مداخله حداقلی نظام عدالت کیفری بدین معناست که نظام کیفری باید رویکردی حداقلی به حقوق کیفری داشته باشد. اهمیت آن نیز از این جهت است که این رویکرد راهکار بنیادین برای پیشگیری از جرم‌زایی نظام عدالت کیفری است که در پرتو گرایش‌های نوین جرم‌شناسی یعنی جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی به عنوان یک رویکرد اساسی در سیاست جنایی مطرح شده است. این گرایش‌ها، بزهکاری را محصول عملکرد عدالت کیفری در سطوح مختلف می‌دانند و به همین دلیل از اندیشه تحدید دامنه مداخله نظام کیفری پیروی می‌کنند (محمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۴). این رویکرد بیانگر این است که ضمانت اجرای کیفری باید هنگامی برگزیده شود که روش دیگری برای کنترل اجتماعی (از نوع غیر کیفری) با همان تأثیر و کارایی ضمانت اجرای کیفری وجود نداشته باشد. یعنی تا آنجا که ضروری است باید جرم‌انگاری (مداخله کیفری) کنیم (همان، ص ۳۰-۲۹). به

گفته روکسین، حقوق کیفری تنها وسیله مناسب برای حمایت از ارزش‌ها و منافع موجه نیست؛ حقوق کیفری تنها زمانی به کار گرفته می‌شود که دیگر راه‌ها مانند اقامه دعوی مدنی، راه‌حل‌های اداری و ضمانت اجراهای غیر کیفری کارایی نداشته باشد. از همین رو مجازات، «آخرین راه‌حل سیاست اجتماعی» نامیده می‌شود، کارکرد مجازات صرفاً حمایت فرعی و جانبی و نه حمایت گسترده و همه جانبه از منافع، مصالح و ارزش‌هاست (نوبهار، ۱۳۹۰: ص ۹۴).

از راه‌های کاهش استفاده از نظام کیفری سنتی، استمداد از ظرفیت‌های جامعه در فیصله دادن به اختلافات کیفری است که در وهله اول باید موضوع کیفری باید جهت رسیدگی به نهادهای جامعه‌ای ارجاع شود و اگر این امر با موفقیت صورت پذیرد، رسیدگی متوقف می‌شود و در غیر این صورت، بر اساس رویکرد سنتی نظام رسمی کیفری و بر اساس سیستم اجباری تعقیب و نظام سزادهی، رسیدگی صورت می‌گیرد. یکی از جمله این راهکارها، میانجی‌گری کیفری می‌باشد که در ادامه به طور مختصر شرح داده می‌شود و جایگاه در حقوق ایران بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که در مرحله تعقیب کیفری، جایگزین‌های دیگری نیز برای پیگرد کیفری وجود دارد که در قلمرو سیاست جنایی تقنینی بعضی کشورها از جمله فرانسه و قانون جدید آیین دادرسی کیفری ۹۲ ایران و اصلاحات سال ۱۳۹۴ آن وارد شده و شامل مصالحه کیفری، تعلیق تعقیب، بایگانی کردن پرونده، تعویق تعقیب می‌باشد. به دلیل اینکه این راهبردها، خروج موضوعی از بحث دارند و نقش جامعه مدنی در آن‌ها کم‌رنگ می‌باشد و بیشتر، توافق کیفری بین دادستان و متهم هستند، در اینجا ذکر نمی‌شوند و در گفتار بعدی مواد قانونی مربوطه ذکر می‌شود.

۳. نقش جامعه مدنی در میانجی‌گری کیفری

میانجی‌گری کیفری، تبلوری از عدالت ترمیمی است که درصدد خارج‌سازی عدالت کیفری به بیرون از نظام رسمی دادگستری است و هدف آن، استفاده از ظرفیت‌های نهادهای غیررسمی و مردمی در رسیدگی به جرایم و اختلافات خرد و سبک است تا علاوه بر اینکه از بار دادگستری کاسته شود، طرفین با آرامش و طیب خاطر بیشتری برای حل اختلاف گرد هم جمع شوند. در این فرایند، بعد از گفتگو و واسطه‌گری میانجی، تصمیمی بر اساس اوضاع و احوال پرونده اتخاذ می‌شود که هم خسارات وارده به بزه‌دیده جبران شده و هم مجرم از جامعه طرد نمی‌شود.

میانجی‌گری کیفری بر سه قسم است: ۱- میانجی‌گری کیفری جامعه‌ای: این نوع میانجی‌گری، به ابتکار خود جامعه مدنی و مردم است. در واقع، جامعه مدنی با بهره‌گیری از امکانات و ظرفیت‌های موجود در عرف و فرهنگ عامه حقوقی - قضایی محلی و ملی در مقام حل و فصل اختلافها و تعارضات ناشی از جرم ارتكابی برمی‌آید. در این میانجی‌گری، مقام قضایی دخالت نداشته و اداره این فرایند، به طور مستقیم با مشارکت نمایندگان جامعه مدنی صورت می‌گیرد. میانجی‌گری جامعه‌ای در راستای

بهبود بخشیدن به ظرفیت‌ها و توانایی‌های نهادهای جامعه‌ی و بومی به منظور پاسخ‌گویی به خواسته‌ها و نیازهای بزه‌دیدگان و اصلاح و بازپذیری اجتماعی بزه‌کاران صورت می‌گیرد. ۲- میانجی‌گری جامعه‌ی - دولتی: این شکل از میانجی‌گری دارای خصوصیات همان میانجی‌گری جامعه‌ی است ولی در آن، مقام قضایی نظارت دارد. این نوع از میانجی‌گری در بستر جامعه صورت می‌پذیرد و از ظرفیت‌های نهادهای مردمی برای حل اختلاف کمک گرفته می‌شود، منتها همراه با نظارت مقام قضایی است و وی بر آن نظارت دارد تا به دور از جانب‌داری صورت پذیرد. ۳- میانجی‌گری قضایی پلیسی یا دولتی در درون نظام عدالت کیفری صورت می‌گیرد و موضوع برای فصل به جامعه مدنی داده نمی‌شود، بلکه شخص میانجی، از اشخاص حقیقی یا حقوقی متعلق به نهادهای رسمی و دولتی است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: صص ۱۵ و ۱۶).

میانجی‌گر که عضوی از جامعه مدنی است در قالب فرایند میانجی‌گری سعی می‌کند که: بزه‌کار و بزه‌دیده را در ارتباط با هم قرار دهد، زمینه دیدار و گفتگو، مذاکره و طرح مطالبات و خواسته‌های متقابل آن‌ها را فراهم کند، دیدگاه‌ها و مشکلات آن‌ها را به زبان دیگری برای آن‌ها بازگو نموده و تسلی روحی پیدا کنند، خسارات مادی و عاطفی و روانی بزه‌دیده ترمیم شود و تکالیف و تعهدات بزه‌کار نسبت به بزه‌دیده، جامعه و خود او در آینده مشخص شود و میزان مسئولیت‌های طرفین در وقوع جرم تعیین گردد (همان، صص ۱۴-۱۵).

۱.۳. تحلیل و بررسی ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

این ماده چنین مقرر داشته است: «در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، مقام قضائی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با أخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. هم‌چنین مقام قضائی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری بیش از سه ماه نیست. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضاء فقط برای یکبار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرائم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضائی می‌تواند پس از أخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، مقام قضائی متهم را با رعایت تبصره‌های ماده ۸۱ این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورهای موضوع ماده مذکور می‌کند. هم‌چنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد.»

بر اساس این ماده نقش مهمی برای میانجیگری کیفری توسط اشخاص حقیقی و حقوقی غیرقضائی تعیین کرده است. میانجی‌گری کیفری، فرایند سه‌جانبه یا سه‌طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری، بر اساس توافق قبلی شاکی - بزه‌دیده و متهم - بزه‌کار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گر یا میانجی، به منظور حل و فصل اختلاف‌ها و مسایل ناشی از ارتکاب جرم آغاز می‌شود. نقش میانجی تسهیل تبادل بین طرفین، تعیین حدود مسأله و کمک به بحث و گفتگو است. وی باید از قضاوت‌های اخلاقی یا تحمیل راه‌حلهایی در نزاع خودداری کند. آنچه که واجد اهمیت است تدارک امکان گفتگو و صحبت کردن برای طرفین در مورد احساسات، مشکلات و رفتارهایی که در مقابل مرتکب احساس می‌کنند، می‌باشد و از این طریق به اطلاعات و درک وضعیت متقابلشان نایل می‌گردند. این امر فقط در صورتی است که دو طرف قادر به بیان واضح احساس حمله و دفاع باشند و این‌که بتوانند خسارت وارده را تعیین کنند و در صدد یافتن توافق باشند (هرز، ۱۳۸۲، ص ۹۱).

می‌توان گفت که میانجی‌گری کیفری در ماده ۸۲ تبلور یافته است. با توجه به اقسام میانجی‌گری که در فوق بیان شد در این ماده، دو قسم اول آن قابل مشاهده است. در قسمت اول این ماده که دادن مهلت به متهم برای اخذ رضایت شاکی را پیش‌بینی کرده، بدون اینکه شخص میانجی مثلاً نهاد دولتی را ذکر کرده باشد و همچنین حق نظارت نیز برای مقام قضایی بیان نشده است، میانجی‌گری پیش‌بینی شده از نوع جامعه‌وی و غیردولتی است. در این نوع از میانجی‌گری کیفری، حل و فصل اختلاف به نهادهای مردمی و جامعه‌وی سپرده می‌شود و اختلافی که از بطن جامعه برخاسته است، دوباره به همان جا برای فیصله دادن عودت داده می‌شود. تقنینی شدن میانجی‌گری کیفری جامعه‌وی، الهام گرفته شده از سیاست جنایی مشارکتی واکنشی است که بعد از وقوع جرم، مردم در فرایند کیفری مشارکت داده می‌شوند و حل موضوع مورد اختلاف به آن‌ها سپرده می‌شود. اگر این امر با موفقیت صورت پذیرد، رسیدگی به پرونده کیفری متوقف می‌شود و گرنه طبق روال قبلی در نظام کیفری سنتی رسیدگی می‌شود. در قسمت دوم این ماده آمده: «... مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد...»، می‌توان گفت میانجی‌گری از نوع جامعه‌وی - دولتی است که حل اختلاف در جامعه صورت گرفته ولی در این فرایند، مقام قضایی نیز حق نظارت دارد که بعد از اتمام سازش، اگر طبق شرایط قانونی باشد، آن‌را تأیید و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نماید.

با مداخله مردم در فرایند کیفری، جایگاه دادسرا از حالت تفتیشی بودن خارج شده و بیشتر جنبه اتهامی به خود می‌گیرد؛ چون دیگر دادسرا مکلف نیست بر اساس رویکرد حداکثری و اجباری تعقیب، همه جرایم را جهت رسیدگی و صدور حکم به دادگاه ارسال نماید، بلکه با افزایش اختیارات

دادستان‌ها، نه از نوع زیان بار آن، بلکه در راستای اجرایی شدن اقتضای تعقیب کیفری، اختیاراتی که در گذشته صرفاً از آن دادگاه‌ها بوده است، در برخی موارد (جرائم خرد) به دادستان‌ها تعلق می‌گیرد. دادستان با واسطه‌گری بین متهم و بزه‌دیده یا ارجاع امر به میانجی‌گری، سعی در متوقف نمودن پرونده در دادسرا می‌کند که نشانگر فاصله‌گیری مرحله پیش‌دادرسی از قواعد خشک و بی‌روح نظام دادرسی تفتیشی دارد (آشوری، ۱۳۸۶، ۳۳۶ تا ۳۴۵).

البته نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که: شاید با تأملی بیشتر در متن ماده ۸۲، به نظر برسد که در صدر این ماده با وجود آنکه در باب میانجیگری سخن به میان آمده و مدتی برای رسیدگی به آن و رفع خصومت تعیین شده است، اما در واقع بیشتر به نوعی تعویق در تعقیب کیفری به شمار می‌رود. در واقع به نظر می‌رسد این ماده گامی بسیار مهم و اساسی در مسیر حرکت به سمت قضاء خصوصی در نظام قضائی جمهوری اسلامی ایران برداشته است. اینکه در بحث میانجیگری و ایجاد سازش میان شاکی و متشاکی جایگاهی قانونی و دارای اثر برای اشخاص بدون درجه قضائی و یا جزو تشکیلات قضائی و دادگستری در نظر گرفته شده است خود گامی بسیار حیاتی و مهم در زمینه مشارکت نهادها و اشخاص خوشنام و دارای اعتبار در زمینه رسیدگی به جرایم به شمار می‌رود.

بحث قضاء خصوصی که در برخی کشورها (به ویژه بریتانیا) البته به صورت محدود و کنترل‌شده مسبق به سابقه است (Edey, 1987, 142)، با این ماده از قانون آئین دادرسی کیفری جدید به صورت بسیار محدود و البته دارای اثری پذیرفته شده است. البته در بحث میانجیگری در واقع قضاوت به معنای خاص و دقیق خودش صورت نمی‌گیرد و بیشتر شباهت به داوری دارد و یا حتی در درجه‌ای کمتر از آن چیزی شبیه به کارشناسی و نوعی معاضدت به شمار می‌رود و اما به هر حال باز هم به نظر می‌رسد گامی در جهت تعریف و قانونی کردن قضاء خصوصی باشد. با توجه به حجم بالای دعاوی و پرونده‌های مطروحه در دادگستری (که بسیاری از آنها دعاوی خرد و کوچک است و شاید نیازی به طی روند و مسیر طولانی و خسته‌کننده دادرسی فعلی را نداشته باشند) و هم‌چنین هزینه‌های سنگینی که دادرسی و تشکیلات آن بر بیت‌المال و کشور وارد می‌آورد (حتی کسانی که هیچ ارتباطی با دعاوی مطروحه در دادگاه ندارند و حتی کسانی که شاید در تمام طول زندگانی خود حتی یک بار هم در دادگاهی طرف دعوایی قرار نمی‌گیرند) وجود تشکیلات قضائی خصوصی به صورت کنترل‌شده را ضروری به نظر می‌رسد.

در واقع میانجیگری کیفری (چه به موجب این ماده در بحث گذشت شاکی و تحصیل رضایت وی) و چه حتی در بخش دیگری از مسیر دادرسی کیفری امری است که می‌تواند تا حد زیادی کمک به تسهیل طی روند دادرسی کیفری و هم‌چنین کاهش دعاوی مطروحه نماید.

علاوه بر این در میانجیگری کیفری به موجب این ماده نقشی بسیار مهم برای جامعه در حل و فصل دعاوی کیفری در نظر گرفته شده است و به واقع با گریزی به نحوه رسیدگی به شکایات و دعاوی در گذشته و دادگاه‌های صلح سابق، قانونگذار تک تک افراد جامعه را چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی دعوت به حل و فصل شکایات نموده است.

البته تا پیش از تصویب این ماده و سایر موادی که افاده قانونی بودن میانجیگری در امور کیفری می‌کنند هم برخی نهادهای اجتماعی و خیریه و برخی بخش‌های دادگستری به ویژه در جرایم با مجازات سنگین از جمله قتل اقدام به میانجیگری و تلاش برای تحصیل رضایت شاکی صورت می‌دادند و البته منع قانونی برای چنین اقداماتی در گذشته وجود نداشت و اما با قانونی انگاشتن این امر و هم‌چنین گسترش دامنه اشخاصی که امکان دست یازیدن به این امر را پیدا می‌کنند این امر تسهیل بیشتری یافته است. مهم‌تر از همه اینکه حتی به موجب این ماده مقام قضائی هم به نوعی تشویق به تعیین میانجی برای شکایات شده است و بدین ترتیب شروع امر میانجیگری منوط به اقدام اگیار و افراد و مؤسسات نگردیده است بلکه خود دستگاه قضاء این امر را شروع می‌نماید.

۲.۳. نظارت بر اجرای قراردادهای کیفری و تحلیل نقش سیاست جنایی مشارکتی در آن

تا اینجا نقش مردم و نهادهای جامعه در فرایند شروع تعقیب کیفری و فیصله دادن به اختلافات مورد بررسی قرار گرفت. در این قسمت قصد بر این است که نقش آن‌ها در فرض خاتمه یافتن فرایند کیفری و توافق مقام قضایی و متهم در مورد نحوه تعقیب کیفری مورد بررسی قرار گیرد. مطابق سیستم اقتضای تعقیب کیفری، رسیدگی به پرونده زمانی به طور دائم متوقف می‌شود که متهم به تعهدات خویش، بر اساس قراردادی که با دادستان منعقد نموده است، عمل نماید؛ در غیر این صورت رسیدگی مجدد صورت می‌گیرد و دادستان پرونده را با صدور کیفرخواست جهت رسیدگی به دادگاه ارسال می‌نماید.

امروزه نقش دادسرا تغییر کرده است و اختیارات آن افزایش یافته و مقام تعقیب در انتخاب شیوه‌های رسیدگی خود، بیشتر به عنوان مرجعی قضایی تا ایفاگر نقش سنتی خود در اعلام اتهام شناخته می‌شود (بوریکان و سیمون، ۱۳۸۹، ص ۴۰). قراردادی شدن حقوق کیفری راهبرد جدید سیاست جنایی است که به موجب آن مقام قضایی و بزهدار در خصوص تعیین سرنوشت دعاوی کیفری با یکدیگر توافق می‌کنند. بر پایه این راهبرد، موافقت بزهدار با پیشنهاد مقام قضایی در زمینه چگونگی پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه، مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که نبود موافقت وی امکان استفاده از شیوه‌های این راهبرد برای مقام قضایی را منتفی می‌سازد. بدین‌سان در پرتو این راهبرد، مقام قضایی و بزهدار می‌توانند در مرحله‌های مختلف فرایند کیفری با همکاری

یکدیگر نسبت به تعیین سرنوشت دعوای کیفری تصمیم‌گیری نمایند (نیازپور، ۱۳۹۰، ص ۵۶). منظور از قرارداد کیفری، نوعی توافق کیفری است که بین مقام قضایی و متهم/ بزهدار منعقد می‌شود و مطابق آن مقام قضایی از پیگرد مجرم صرف‌نظر می‌نماید و متهم/ مجرم نیز متعهد به انجام افعال یا ترک افعالی می‌شود که در قرارداد قید شده است. نتیجه توافقات بین مقام قضایی و مرتکب جرم، وارد کردن «جانشین‌های کیفری» در فرایند دادرسی کیفری است که حسب مورد در هر مرحله‌ای از دادرسی فرق می‌کند. در مرحله تعقیب، دادستان که مقام تعقیب محسوب می‌شود، می‌تواند بر اساس مصلحت‌گرایی کیفری و در نظر گرفتن منفعت سهام‌داران عدالت کیفری و جامعه، «جایگزین‌های تعقیب کیفری» را اعمال نماید^۱ که از جمله این بدیل‌ها می‌توان «میانجی‌گری کیفری»، «مصالحه کیفری»، «تعلیق تعقیب»، «بایگانی کردن پرونده» و «تعویق تعقیب» را نام برد. در مرحله تحقیق مقدماتی که کنش‌گر آن بازپرس می‌باشد می‌تواند بر اساس خصوصیات جرم ارتكابی، روحیات متهم، ادله ارتكاب جرم و ... یکی از قرارهای تأمین کیفری را صادر نماید. شدیدترین این قرارها، قرار بازداشت موقت می‌باشد که باید در موارد استثنایی و ضروری به کار گرفته شود و تا جایی که امکان دارد باید از قرارهای جایگزین بازداشت موقت استفاده شود که در قانون آیین دادرسی کیفری ۷۸ چهار مورد بیان شده است (م ۱۳۲) ولی در قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲، قانون‌گذار با وقوف به مضرات بازداشت موقت، موارد جایگزین‌های بازداشت موقت را افزایش داده که از مهم‌ترین آن می‌توان «قرار نظارت قضایی» (م ۲۱۷) را نام برد.^۲ در مرحله دادرسی نیز که صدور حکم از جمله حبس صورت می‌گیرد، جایگزین‌هایی وجود دارد تا حبس‌زدایی صورت پذیرد. در قانون مجازات اسلامی ۷۰ جایگزین‌های سنتی مثل آزادی مشروط، تعلیق اجرای مجازات وجود داشت ولی در قانون مجازات اسلامی ۹۲ در مواد ۶۴ تا ۸۷ جایگزین‌های نوینی را برای حبس از جمله «جزای نقدی روزانه»، «خدمات عام‌المنفعه»، «حبس با نظارت الکترونیک»، پیش‌بینی نموده است که بعد از ملاحظه پرونده و شایستگی مجرم در برخورداری از این ارفاقات، مقام قضایی حسب مورد یکی از این‌ها را اعمال می‌نماید.

۱. برای اطلاعات تکمیلی از جایگزین‌های تعقیب کیفری رجوع شود به: آشوری، محمد، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، نشر گرایش، ۱۳۸۲؛ کوشکی، غلامحسین، جایگزین‌های تعقیب دعوای عمومی در نظام دادرسی کیفری ایران و فرانسه، فصلنامه پژوهش حقوق، سال دوازدهم، شماره ۲۹، ۱۳۸۹.
۲. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: الهی منش، محمدرضا، قرار بازداشت موقت و جایگزین‌های آن در حقوق ایران و فرانسه، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۹ و همچنین نیازپور، امیرحسین، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۰، صص ۲۱۲ تا ۲۲۳.

۴. بررسی و تحلیل نقش سیاست جنایی مشارکتی در قراردادهای کیفری

حال پس از معرفی اجمالی وضعیت قراردادهای کیفری در حقوق ایران، به نقش مردم مطابق قوانین مربوطه در مرحله اجرایی شدن این قراردادها در بطن جامعه می‌پردازیم و اینکه مردم و نهادهای جامعه در این مرحله هم دارای نقش‌هایی فعال می‌باشند یا اینکه نقش آن‌ها پررنگ نمی‌باشد. مطابق قوانین فعلی کیفری ایران در این مرحله از دادرسی برای مردم نمی‌توان نقشی قائل شد، چون رویکرد غالب سرکوبگری می‌باشد و پاسخ‌های اجتماعی چندان جایگاهی ندارد. در مصوبات جدید کیفری ایران، مقررات نسبتاً مناسبی تدوین شده است که واکنش‌های اجتماعی که توسط دستگاه عدالت کیفری اعمال می‌شوند، در بستر جامعه به اجرا در می‌آیند که هم نفع جامعه و هم نفع سایر کنش‌گران پرونده در آن می‌باشد.

قانونگذار در ماده ۸۱ قانون آ. د. ک. ۹۲ بعد از اینکه شرایط اعمال تعلیق تعقیب را بیان نموده است، مقرر داشته است که: «... مقام قضایی، متهم را حسب مورد مکلف به اجرای برخی از دستورهای زیر می‌کند: ... خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین - خودداری از رفت و آمد به محل یا مکان معین - انجام کار در ایام یا ساعات معین در مؤسسات عمومی یا عام‌المنفعه - شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای و...».

بدین ترتیب قانونگذار پای نهادهای اجتماعی را نیز به بحث نحوه اصلاح متهم (و بلکه مجرم) از طریق فعالیت‌های سازنده اجتماعی به میان کشیده است. همان طور که از این ماده و سایر مواد قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ برداشت می‌شود، در واقع این جامعه و مؤسسات و نهادهای اجتماعی و عمومی هستند که مشارکت در اصلاح و تربیت و یا حتی به نحوی مجازات مجرم می‌نمایند و بدین ترتیب نقشی مهم در روند کیفر مجرم پیدا می‌کنند. در نتیجه قانونگذار علاوه بر کشف و تعقیب جرم حتی با اتخاذ سیاست جنایی مشارکتی از نهادهای غیرقضائی و حتی غیردولتی برای تکمیل روند رسیدگی به جرایم استفاده می‌کند و پس از رعایت مقررات مذکور در قانون با حصول شرایط و ضوابطی خاص، از این نهادها و مؤسسات کمک می‌گیرد. و باز هم لازم به تکرار است که:

هم‌چنان وظیفه تعقیب کیفری تماماً بر عهده دادسرا و به طور خاص دادستان است و سازمان‌های مذکور در واقع نوعی نقش شاکی و یا اعلام‌کننده جرم را ایفا می‌کنند و یا نهایتاً اینکه به ویژه در تعقیب کیفری بیشتر با این نهاد همکاری می‌نمایند و مستقلاً امکان تعقیب را ندارند. علاوه بر این در قانون مجازات اسلامی نیز، جایگزین‌های حبس عبارت از دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی دانسته شده است که در صورت گذشت شاکی و وجود جهات تخفیف با ملاحظه نوع جرم و کیفیت ارتکاب آن، آثار

ناشی از جرم، سن، مهارت، وضعیت، شخصیت و سابقه مجرم، وضعیت بزه‌دیده و سایر اوضاع و احوال تعیین و اجرا می‌شود (م ۶۴).

۵. تحلیل موانع تقنین و اجرای سیاست جنایی مشارکتی

اما با وجود تعریف سیاست جنایی مشارکتی در حقوق بسیاری کشورها و از جمله ایران در راه تقنین و تعیین مصادیق و نحوه اجرای این سیاست جنایی مشکلات و موانعی نیز به چشم می‌خورد. در مرحله تقنین سیاست جنایی مشارکتی ممکن است چه در هنگام تدوین قانون و چه حتی پیش از آن در هنگام نیازسنجی برای وضع قانونی جدید ایرادات، اشکالات و موانعی ظاهر گردد. در مرحله وضع قوانین شاید این سؤال مطرح شود که اصلاً باید اولاً کدام دسته از جرایم را داخل در دامنه عملکرد سیاست جنایی مشارکتی نمود و ثانیاً اینکه کدام بخش‌های جامعه را در این سیاست دخالت داد. طبیعی است که شناسایی جرایم فوق‌الذکر با وجود اینکه در وهله اول امری چندان صعب و پیچیده به نظر نمی‌رسد اما با این حال در مرحله بیان مصادیق آنها مشکلاتی رخ می‌دهد که اینک در برخی قوانین موضوعه فعلی نیز این نکته به چشم می‌آید.

به عنوان مثال در ماده ۶۶ قانون آئین دادرسی کیفری جدید (و اصلاحیه سال ۱۳۹۴ آن) که شرح و تحلیل کامل پیش‌تر آمد، نقش و جایگاه خاصی برای سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد تعریف کرده است و در واقع سیاست جنایی مشارکتی را عملاً به رسمیت شناخته است، اما به هر حال با اینکه این ماده و برخی مواد مشابه آن، گامی اساسی برای رفع خلأ قانونی به شمار می‌رود و نقش نهادهای مدنی و جامعه‌ی را در فرایند شروع به تعقیب کیفری پذیرفته است، اما باز هم به نظر می‌رسد ماده مذکور خالی از اشکال نباشد و هم‌چنین ابهاماتی را در خود داشته باشد. از جمله اینکه به نظر می‌رسد این امکان وجود داشت که دامنه جرایم موضوع ماده گسترده‌تر در نظر گرفته می‌شد و برخی دیگر از جرایمی که می‌توان در کشف، تعقیب و یا تحقیق آنها از نهادهایی به جز نهادهای قضائی کمک گرفت و آنها را در این امور سهیم و شریک گردانید هم در این ماده گنجانده می‌شدند. جرایمی نسبتاً سبک که در آنها هدف اصلی قانونگذار از مجازات مرتکبین آنها در واقع صرف مجازات و آزار مجرم نیست بلکه در واقع مجازات به نیت اصلاح بزهکار اعمال می‌گردد. به هر حال بهتر آن بود که دامنه این گونه جرایم بیشتر از این می‌بود.

علاوه بر این نکته مهم در اینجا آن است که شاید خود این سازمان‌ها هم با توجه به ابهام قوانین موجود حقیقتاً ندانند که چه طور باید این مشارکت شکل بگیرد. در واقع اینکه باید به‌ویژه در مرحله مجازات چه اقداماتی صورت دهند و اصلاً چه نوع مجازاتی را در نظر بگیرند با توجه به ابهام قوانین موجود جای سؤال و تأمل بسیار دارد.

هم‌چنین از طرف دیگر در مرحله اجرای سیاست جنایی مشارکتی هم باز ایرادات و موانعی ممکن است پدیدار گردد. شاید بزرگ‌ترین اشکال موجود در این زمینه عدم تعیین ضمانت اجرای دقیق در این زمینه باشد. از آنجا که این نهادها غیردولتی هستند و در واقع دولت به لحاظ سلسله مراتب نقشی در تصمیمات و اقدامات آنها ندارد این امکان وجود دارد که از طرفی این نهادها از انجام وظیفه خود در قبال مجرم خارج شوند و به او به شکل یک نیروی کار رایگان بنگرند و حتی از وی بهره‌کشی کنند و شاید نوعی استثمار در حق وی روا دارند. هم‌چنین از سوی دیگر ممکن است میان این نهادها با شخص مجرم نوعی تبانی صورت گیرد و مجرم تنها به شکل صوری متحمل مجازات شود و اما با پرداخت وجه یا به طریقی دیگر از مجازات به نحوی بگریزد. هم‌چنین در مرحله تعقیب و تحقیق کیفری که این نهادها با دادستان مشارکت و همکاری می‌کنند، ممکن است از عدالت و انصاف خارج شده و برای تأمین و نیل به اهداف و مقاصد و اغراض خویش و در راستای مصالح خود به برخی اشخاص ایراد اتهام واهی نمایند و دست‌کم برای خدشه‌دار کردن حیثیت و آبروی افراد و هم‌مین‌طور از میدان به در کردن رقبای خود از این امکان قانونی سوءاستفاده نمایند. در هر صورت اعتماد اگرچه در این مرحله از سیاست مشارکتی مبنای عملکرد است اما به هر حال نباید از امکان فساد و سوءاستفاده این نهادها به‌سادگی عبور کرد.

به هر حال به نظر می‌رسد قوانین موجود تضمین محکم و قابل‌اعتنایی در این زمینه ارائه نکرده‌اند و رواست و بایسته می‌نماید که قانونگذار در این زمینه اقدام به اصلاح و یا متمیم و تکمیل قوانین موجود در زمینه سیاست جنایی مشارکتی نماید.

نتیجه‌گیری

۱. مداخله مردم در فرایند دادرسی، علاوه بر پیشگیری اولیه و ثانویه از ارتکاب جرم، کمک شایانی به نظام کیفری در حل و فصل اختلافات کیفری می‌کند. لذا در حقوق کیفری ایران علی‌رغم اینکه با توجه به مبانی فقهی و حقوقی از جمله قانون اساسی، ظرفیت مناسبی برای استمداد از نهادهای مردمی وجود دارد و به ویژه با تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری گامی مهم در جهت مردمی کردن دادرسی کیفری برداشته شده است. از جمله قانونگذار در ماده ۶۶ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (و اصلاحیه سال ۱۳۹۴ آن) درباره سیاست جنایی مشارکتی مواردی را بیان داشته است که تا به حال در نظام قضایی ایران توجهی شایسته به آن نشده بود. یکی از نوآوری‌های قانون جدید آئین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲)، تدوین همین ماده می‌باشد که دخالت سازمان‌های مردم‌نهاد را در فرایند کیفری صراحتاً به رسمیت شناخته است. بر اساس ماده ۶۶ نمی‌توان این سازمانها را اعلام‌کننده صرف به شمار آورد و افزون بر اعلام جرم، حقوقی برای سازمانهای غیردولتی پیش‌بینی شده که در واقع این حقوق متعلق به شاکی است. در واقع

سازمان‌های مزبور از حیث شکایت در زمره شکات خصوصی و از حیث زیان، مدعی خصوصی، ولو با وجود هویت آنها به عنوان یک شخصیت حقوقی غیردولتی محسوب می‌گردند.

۲. مطابق ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی جدید نیز نقش مهمی برای میانجیگری کیفری توسط اشخاص حقیقی و حقوقی غیرقضائی تعیین شده است. میانجی‌گری کیفری، فرایند سه‌جانبه یا سه‌طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری، بر اساس توافق قبلی شاکی- بزه‌دیده و متهم- بزهدکار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گر یا میانجی، به منظور حل و فصل اختلاف‌ها و مسایل ناشی از ارتکاب جرم آغاز شده از نوع غیردولتی است. در این نوع از میانجی‌گری کیفری، حل و فصل اختلاف به نهادهای مردمی سپرده می‌شود و اختلافی که از بطن جامعه برخاسته است، دوباره به همان جا برای فیصله دادن عودت داده می‌شود. تقنینی شدن میانجی‌گری کیفری جامعه‌ی، الهام گرفته شده از سیاست جنایی مشارکتی واکنشی است که بعد از وقوع جرم، مردم در فرایند کیفری مشارکت داده می‌شوند. این ماده گامی اساسی در حرکت به سوی قضاء خصوصی در نظام قضائی جمهوری اسلامی ایران برداشته است.

۳. قانونگذار در ماده ۸۱ قانون آئین دادرسی کیفری ۹۲ پای نهادهای اجتماعی را نیز به بحث نحوه اصلاح متهم (و بلکه مجرم) از طریق فعالیت‌های سازنده اجتماعی به میان کشیده است. همان طور که از این ماده و سایر مواد قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ برداشت می‌شود، در واقع این جامعه و مؤسسات و نهادهای اجتماعی و عمومی هستند که مشارکت در اصلاح و تربیت و یا حتی به نحوی مجازات مجرم می‌نمایند و بدین ترتیب نقشی مهم در روند کیفر مجرم پیدا می‌کنند. علاوه بر این در قانون مجازات اسلامی نیز، جایگزین‌های حبس عبارت از دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی دانسته شده است که در صورت گذشت شاکی و وجود جهات تخفیف با ملاحظه نوع جرم و کیفیت ارتکاب آن، آثار ناشی از جرم، سن، مهارت، وضعیت، شخصیت و سابقه مجرم، وضعیت بزه‌دیده و سایر اوضاع و احوال تعیین و اجرا می‌شود (م ۶۴).

منابع

الف) فارسی

۱. استفانی، گاستون؛ لواسور، ژرژ؛ بولوک، برنار (۱۳۷۷)، آیین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادبان، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۲. امیدی، جلیل (۱۳۸۲)، «ادارسی کیفری و حقوق بشر»، مجله مجلس و پژوهش، سال دهم، ش ۳۸.

۳. آشوری، محمد (۱۳۸۶)، «تحول جایگاه دادسرا و ترافعی شدن امر تعقیب»، در: گروهی از مؤلفان، تأملاتی در حقوق تطبیقی، به مناسبت نکوداشت دکتر سید حسین صفایی (۲)، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت و مؤسسه حقوق تطبیقی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۴. بوریکان، ژاک و ماری سیمون، آن ماری (۱۳۸۹)، آیین دادرسی کیفری، ترجمه عباس تدین، تهران، خرسندی.
۵. جمشیدی، علیرضا (۱۳۹۰)، سیاست جنایی مشارکتی، چاپ اول، تهران، میزان، تهران.
۶. حسینی، سید محمد (۱۳۸۱)، «مراجع اجتماعی پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه در سیاست جنایی اسلام»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۸.
۷. دلماس مارتی، می‌ری (۱۳۸۱)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، جلد نخست، چاپ اول، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان.
۸. رستمی، ولی (۱۳۸۶)، «مشارکت مردم در فرایند کیفری (بررسی سیاست جنایی کشورهای غربی)»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۲.
۹. زینالی، امیر حمزه (۱۳۸۷)، «سرمایه اجتماعی: بستری برای اعمال کیفرهای اجتماع‌محور در ایران»، مجله حقوقی دادگستری، ش ۶۴.
۱۰. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، چاپ چهاردهم، انتشارات دراک.
۱۱. صفایی، سید حسین؛ قاسم‌زاده سید مرتضی (۱۳۹۱)، حقوق مدنی اشخاص و مجبورین، ویراست چهارم، چاپ هجدهم، سمت.
۱۲. عباسی، مصطفی (۱۳۸۲)، «عدالت ترمیمی، دیدگاه نوین عدالت کیفری»، مجله پژوهش حقوق عمومی، شماره ۹.
۱۳. عظیم‌زاده اردبیلی، فائزه؛ حسابی، سارا (۱۳۹۰)، «سیاست جنایی و تطور مفهومی آن»، فصلنامه تعالی حقوق، شماره ۱۵.
۱۴. غفاری، محمد (۱۳۸۶)، «عوامل توجیه‌کننده جرم‌زدایی»، مجله حقوقی عدالت آرا، شماره ۸.
۱۵. غلامی، حسین (۱۳۹۳)، عدالت ترمیمی، چاپ پنجم، تهران، سمت.
۱۶. قبادی، علیرضا (۱۳۸۱)، «ضرورت مشارکت مردم در عرصه‌های فرهنگ»، از مجموعه مقالات دولت، مردم و همگرایی، جلد اول، تهران، نشر آن.
۱۷. قپانچی، حسام؛ دانش ناری، حمید (۱۳۹۱)، «الگوهای دوگانه فرایند کیفری کنترل جرم و دادرسی منصفانه»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۴.
۱۸. کوشکی، غلامحسین (۱۳۹۲)، «سازمان‌های غیردولتی: از انفعال تا مشارکت رو به فعال در تعقیب دعوی عمومی»، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره چهارم.
۱۹. لازرژ، کریستین (۱۳۹۰)، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران، میزان.
۲۰. محمدی، احمد (۱۳۹۰)، جرم‌زایی نظام عدالت کیفری و راه‌های پیشگیری از آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۱. میری، سید رضا (۱۳۹۰)، آیین دادرسی کیفری؛ تعقیب کیفری (بررسی تطبیقی در نظام عدالت کیفری ایران و انگلستان)، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
۲۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ هاشم بیکی، حمید (۱۳۹۰)، دانشنامه جرم‌شناسی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش.

۲۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱)، «درباره امنیت‌شناسی (از حق بر امنیت تا حق بر تأمین)»، دیباچه در: رضوانی، سودابه، مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم، چاپ اول، تهران، میزان.
۲۴. ----- (۱۳۹۰)، «درباره اصطلاح سیاست جنایی»، دیباچه در: لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، میزان.
۲۵. ----- (۱۳۸۲)، «میانجی‌گری کیفری: جلوه‌ای از عدالت ترمیمی»، دیباچه در: عباسی، مصطفی، افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری، چاپ اول، انتشارات دانشور.
۲۶. نوبهار، رحیم (۱۳۹۰)، «اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری»، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۱.
۲۷. نیازپور، امیرحسین (۱۳۹۰)، «از حقوق کیفری تا حقوق کیفری قراردادی شده»، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۱.
۲۸. هرز، دوت (۱۳۸۲)، «میانجی‌گری بین مرتکب و بزه‌دیده، مدل «دی واگ» در کولونی آلمان»، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل‌زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۲.

(ب) انگلیسی

29. Eddey, Keith J., The English Legal System, Sweet & Maxwell, 4th Edition: 1987.